

دکتر کنوت هایم، ضرب المثل، درس دهم، امثال ۱۰ - ۵ نوع خوشه

کنوت هایم و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

به سخنرانی دهم در مورد کتاب امثال در کتاب مقدس خوش آمدید. تاکنون، من تدریس می‌کردم که عمدتاً بر فصل‌های ۱ تا ۹ امثال تمرکز داشتیم و سپس در دو سخنرانی آخر به موضوعی پرداختیم که در کل کتاب امتداد داشت، یعنی موضوع آموزش رفاه در کتاب امثال، چگونگی ثروتمند شدن از نظر مالی. در این سخنرانی، می‌خواهم به انواع مختلف مطالب، به ویژه در فصل‌های ۱۰ تا ۲۹ امثال، که اکنون نوع متفاوتی از چیدمان مطالب را داریم، پردازم.

در فصل‌های ۱ تا ۹، ما ۱۰ سخنرانی داشتیم که با چندین سخنرانی از بانوی حکمت، به اصطلاح میان‌پرده‌های حکمت، در هم آمیخته شده بودند. در فصل‌های ۱۰ تا ۲۹، عمدتاً توالی‌هایی از گفته‌های مستقل از نظر دستوری و نحوی داریم که در درون خود مستقل هستند و معمولاً از نظر دستوری یا نحوی، با آیات اطراف قبل و بعد از خود مرتبط یا مرتبط نیستند. چند سال پیش، فکر می‌کنم در سال ۲۰۱۳ بود زمانی که کتابی منتشر کردم که در مورد تکرارهای متنوع در کتاب امثال بسیار سنگین بود.

در این سخنرانی خاص، می‌خواهم به بخشی از این کتاب پردازم که به ما کمک می‌کند ماهیت این ضرب‌المثل‌های منفرد را، به گمان من، به شیوه‌ای تازه و بسیار جالب و هیجان‌انگیز درک کنیم، به گونه‌ای که به ما کمک کند این مطالب را با تخیل و همچنین با توجه دقیق به جزئیات بخوانیم. بنابراین، کاری که می‌خواهم انجام دهم این است که خوانشی خلاقانه از این مطالب ضرب‌المثلی را برخلاف مطالب سخنرانی که تاکنون بررسی کرده‌ایم، به نمایش بگذارم. روشی که من این کار را انجام خواهم داد، برجسته کردن تعدادی از موضوعات مورد بحث در فصل ۶ کتابم است که در آن به طور خاص به طیف وسیعی از ضرب‌المثل‌هایی که مربوط به پشتکار هستند، می‌پردازم.

یعنی، امثال ۶، آیه ۸، امثال ۳۰، آیه ۲۵، و امثال ۱۰، آیه ۵. دلیل انتخاب این‌ها این است که فصل ۱۰، آیه بخشی از خوشه آغازین آیات در ابتدای این مجموعه جدید امثال سلیمان است، همانطور که در فصل ۵، آیه ۱ به ما گفته شده است. من معتقدم که آیه ۵ بخشی از یک استراتژی ویرایشی آگاهانه برای معرفی ۱۰ این گفته‌های منفرد به عنوان یک مجموعه جدید و کمک به ما در نحوه خواندن این آیات است که گفته‌های مستقل و مستقلاً هستند. با این وجود، برای خواندن آنها به عنوان بخش‌هایی از گروه‌های کوچک، من آنها را خوشه‌های ضرب‌المثلی می‌نامم، که معمولاً بین ۳ تا ۱۰ آیه یا بیشتر، بین ۵ تا ۸ آیه هستند. حداقل هفت تکرار مختلف وجود دارد.

اوه، احتمالاً باید چیزی هم در مورد تکرارهای مختلف بگویم. بنابراین، علاوه بر امثال در فصل ۱۰، آیه ۵ به آیات ۶، ۸ و ۳، ۲۵ نیز خواهیم پرداخت زیرا سه عبارت موجود در این سه آیه بسیار شبیه به هم هستند. به نظر می‌رسد که آنها چیزی هستند که من آنها را تکرارهای مختلف یکدیگر می‌نامم.

آنها به اندازه کافی مشابه هستند که بتوان آنها را به عنوان گونه‌های مختلف یکدیگر و تکرارها تشخیص داد اما از جهات مشخصی نیز با یکدیگر متفاوت هستند. و در این بخش، ما به این موضوع خواهیم پرداخت و به تکرارهای مختلف و تفاوت و شباهت آنها و غیره خواهیم پرداخت، اما با هدف درک عملکرد ویرایشی و استراتژی‌های خواندن که برای کاوش در مطالب فصل‌های ۱۰ تا ۲۹ نیاز داریم. بنابراین، اجازه دهید آنها را از روی فصل بخوانم.

حداقل هفت تکرار مختلف وجود دارد، از جمله شش مورد از ۱۹ آیه فصل ۶، با نسبت ۳۱.۶٪. تمام نیمه اول آیه ۸ فصل ۶ در نیمه دوم آیه ۲۵ فصل ۳۰ تکرار شده است، با تغییری از مفرد به جمع در صیغه‌های فعل اولیه و صیغه‌های پسوندی اسم‌های پایانی. اجازه دهید این آیات را برای شما بخوانم. آن، یعنی عمه غذای خود را در تابستان آماده می‌کند و آذوقه خود را در هنگام برداشت جمع می‌کند، ۶، ۸. عمه‌ها مردمی بدون قدرت هستند، اما غذای خود را در تابستان آماده می‌کنند.

بنابراین، هر دوی این گفته‌ها مربوط به عمه‌ها و تهیه غذا توسط آنها در تابستان است، اما در آیه ۶.۸ الف، یک عمه و در آیه ۳۰.۲۵ ب، چندین عمه وجود دارد. من همچنین می‌خواهم این را با آیه ۵ از باب ۱۰ مقایسه کنم، که در آنجا نیز کسی را داریم که در تابستان غذا تهیه می‌کند، اما این یکی عمه نیست، بلکه پسر است. بگذارید بخوانم.

پسری که در تابستان جمع می‌کند، محتاط است، اما پسری که در فصل برداشت می‌خواهد، شرمساری می‌آورد. و ما اینجا در این تعاملات تکراری متنوع می‌توانیم ببینیم که، البته، تصاویر مربوط به آماده کردن غذای عمه در تابستان، در واقع تصاویر و مثال‌ها و الگوهای برای انسان‌ها، برای مردان جوان و پسران هستند تا به شیوه‌ای مشابه عمل کنند و کوشا باشند. در امثال، فصل ۶، آیه ۸، هر مورد در نیمه اول آیه اصطلاحی متناظر در نیمه دوم دارد.

بنابراین، در اینجا مثالی آورده شده است که به نظر می‌رسد در آن دسته بندی‌های سنتی توازی دقیق اعمال می‌شود. به نظر می‌رسد این آیه نمونه‌ای از توازی مترادف باشد. در ترجمه انگلیسی، عناصر مربوطه به این شکل هستند.

آماده می‌کند. جمع‌آوری می‌کند. در تابستان. در برداشت. غذایش. آذوقه‌اش.

توازی یک معادل دارد. با این حال، مقایسه دقیق‌تر موارد متناظر نشان می‌دهد که مقوله مترادف چندان مفید نیست. تنها مواردی که به معنای کلی مترادف هستند، در آخرین مجموعه فهرست‌ها، یعنی غذا و آذوقه آن، قرار دارند.

در حالی که مفسرانی که بر اساس فرضیه‌ی توازی دقیق کار می‌کنند، ممکن است این را به عنوان نمونه‌ای کاملاً متعادل از توازی دیده باشند، تعداد کمی ماهیت دقیق روابط توازی بین موارد منفرد را در نظر گرفته‌اند. با این حال، ماهیت دو مجموعه‌ی دیگر ذکر شده در بالا را می‌توان دقیق‌تر از استفاده از مترادف‌های تقریبی و آماده توصیف کرد. تابستان و برداشت از این نظر قابل مقایسه هستند که هر دو فصلی از سال را توصیف می‌کنند.

در حالی که مورد اول بر تفاوت‌های هواشناسی بین فصول تمرکز دارد، مورد دوم بر اهمیت کشاورزی تقویم تمرکز دارد. آنها مترادف نیستند، زیرا تابستان صرفاً به یک فصل در سال بدون تمرکز خاص اشاره دارد. جنبه‌هایی از این فصول که به ذهن خطور می‌کند، ویژگی‌های هواشناسی، زمان دلپذیری برای سفر و لذت بردن از نسیم عصرگاهی در پایان روز است.

زمان وجین و آبیاری محصولات در حال رشد. زمان آماده‌سازی مزرعه و برخی محصولات برای کاشت بذر برای چرخه کشاورزی بعدی. البته جنبه‌های اخیر، ویژگی‌هایی هستند که در اینجا مرتبط هستند و از طریق کلمه آماده‌سازی مورد توجه قرار می‌گیرند.

در مقابل، کلمه برداشت محصول توجه را به یک جنبه خاص کشاورزی از فصل معطوف می‌کند. این زمان زمان برداشت ثمره کار و جمع‌آوری آذوقه لازم برای بقای جامعه است. بنابراین، برداشت محصول با تابستان مطابقت دارد، بدون اینکه مترادف یا متضاد باشد.

این دو اصطلاح مکمل یکدیگرند، به این معنا که برداشت محصول، دقت بیشتری به اصطلاح تابستان می‌بخشد. آگاهی از آب و هوا و چرخه کشاورزی در اسرائیل چگونگی آن را نشان خواهد داد. خلاصه ریچارد، کلیفورد در تفسیر خود، اطلاعات لازم را ارائه می‌دهد و من نقل می‌کنم که فلسطین تنها دو فصل دارد. تابستان خشک در آوریل تا سپتامبر و زمستان بارانی از اکتبر تا مارس.

باران و برف عملاً در تابستان ناشناخته هستند. زمان برداشت می‌تواند برداشت جو در ماه آوریل تا مه یا برداشت گندم چهار هفته بعد باشد، یا برداشت میوه، از جمله زیتون و انگور، در اواخر تابستان و اوایل پاییز، همانطور که در اشعیا ۱۶، آیه ۹، پایان نقل قول آمده است. نکته اصلی که از این اطلاعات می‌توان برداشت کرد این است که برداشت در اسرائیل به سه دوره جداگانه تقسیم می‌شود، که همه در ماه‌های تابستان است.

این بدان معناست که تابستان و برداشت از نظر برخی جنبه‌ها در معنا همپوشانی دارند، اما از نظر فعالیت کشاورزی کانون‌های متفاوتی دارند. انتخاب عنوان برداشت برای اشاره به فصل، بر اهمیت تابستان به عنوان فصلی برای انجام مقدمات لازم برای تضمین برداشت فراوان تمرکز دارد. به طور مشابه، کلمات آماده‌سازی و جمع‌آوری مکمل یکدیگر هستند نه مترادف.

متضاد مستقیم «با هم» پخش کردن است. این دو اصطلاح به کاشت و برداشت اشاره دارند، فعالیت‌هایی که با هم ریتم کار کشاورزی را توصیف می‌کنند. با این حال، «آماده کردن غذا» یک اشاره کلی‌تر است که می‌تواند به فعالیت‌های موقت مورچه‌ها که با استعاره مطابقت دارند، اشاره داشته باشد.

در مورد انسان‌ها، این واژه می‌تواند به طیف وسیع‌تری از فعالیت‌ها، مانند شخم زدن مزرعه، نگهداری از سیستم‌های آبیاری، وجین کردن و درمان آفات و بیماری‌ها نیز اشاره داشته باشد. نکته‌ی همه این‌ها این است که خواننده یا شنونده صرفاً به کاشتن، یعنی انجام حداقل کار برای گذران زندگی، ترغیب نمی‌شود. حتی کشاورزان نیز می‌دانند که بدون کاشتن، برداشتی وجود ندارد.

بلکه، به مردان جوانی که عجله دارند توصیه می‌شود که در کارهای پیش‌زمینه‌ای مناسب کوتاهی نکنند تا موفقیت واقعی تضمین شود. اکنون به امثال ۳۰، آیه ۲۵ می‌پردازم. دو راه برای تحلیل این توازی در اینجا وجود دارد.

مورد اول، با تحمیل مقوله سنتی توازی متضاد، عبارتِ مردمی که قدرت ندارند و در تابستان غذای خود را جمع‌آوری می‌کنند را به معنای غیردقیق متضاد دسته‌بندی می‌کند. در این صورت، معادل آن، در ترجمه انگلیسی، این خواهد بود: مورچه‌ها اما بدون معادل، و مردمی که قدرت ندارند و غذای خود را در تابستان جمع‌آوری می‌کنند. اگر واقعاً این‌ها را به عنوان متناظر در نظر بگیریم، جای تردید است که بتوان آن‌ها را واقعاً موازی نامید.

مسئلاً، تا حدودی تطابق وجود دارد زیرا این دو جمله، مردمی بدون قدرت و آنها غذای خود را در تابستان جمع می‌کنند، به نوعی با یکدیگر در تضاد هستند. اما این تنها در سطح زمینه‌ای آیات اطراف مورد توجه قرار می‌گیرد. خود آیه به خودی خود از توازی تشکیل نشده است.

، بلکه، توازی موجود در فصل ۳۰، آیه ۲۵، در سطوح بین خطی و بین خطی آیات اطراف، آیات ۲۴ تا ۲۸ عمل می‌کند. من این موضوع را در چند دقیقه آینده، وقتی به زمینه گسترده‌تر هر دوی این گفته‌ها نگاه می‌کنم، با جزئیات بیشتری بررسی خواهم کرد. اکنون به امثال ۱۰، آیه ۵ می‌پردازم. من آن را برای مقایسه در اینجا آورده‌ام زیرا شباهت‌های قابل توجهی با دو گونه دیگر در این مجموعه دارد، اگرچه به طور دقیق تکرار گونه‌ها نیست.

این آیه قبلاً یک توازی متضاد در نظر گرفته می‌شد. بر اساس این الگوی سنتی، دو مجموعه از این‌ها متضاد و یک مجموعه از آن‌ها مترادف در نظر گرفته می‌شدند. سه مجموعه از عبارات متناظر، در مقابل خواب در تابستان، در مقایسه با برداشت محصول، و پسر شایسته، در مقابل پسر ننگین، گرد هم آمده‌اند.

ما با چند توضیح در مورد «با هم» و «خوابیدن» شروع می‌کنیم. همانطور که در بحث ۶.۸ ذکر شد متضاد «با هم» یا به عبارت دقیق‌تر، متضاد «پراکنده کردن» است. این دو اصطلاح به کاشت و برداشت اشاره دارند، فعالیت‌هایی که با هم ریتم کار کشاورزی را توصیف می‌کنند.

نیست. با این وجود، مجموعه اول اصطلاحات در together بنابراین، خوابیدن به وضوح متضاد مستقیم دلالت بر این دارد که خورشید در نیمه دوم آیه sleep سطح کل عبارت با یکدیگر در تضاد هستند، زیرا درو نمی‌کند. اما این تضاد مبهم است و به اعتقاد من، این ابهام، اطلاعات اضافی را منتقل می‌کند.

خواب چیزی بیش از فقدان فعالیت سخت را القا می‌کند، اما به تنبلی و اولویت‌های اشتباه نیز اشاره دارد. برخی از نظرات در مورد تابستان و برداشت محصول ممکن است این آیات را بیشتر روشن کند. همانطور که قبلاً ذکر شد، آگاهی از رابطه بین آب و هوا و چرخه کشاورزی در اسرائیل برای تفسیر این آیات مفید است.

برای جزئیات بیشتر، آنچه کلیفورد در نقل قولی که قبلاً به اشتراک گذاشتم، به شما یادآوری می‌کنم. برداشت محصول در اسرائیل در دو یا سه دوره جداگانه در طول ماه‌های تابستان اتفاق می‌افتد. این بدان معنا نیست که زمان تابستان همان دوره برداشت است، اما به این معنی است که زمان برداشت در طول تابستان است.

این واقعیت که آیه ۵ فصل ۱۰ درباره جمع‌آوری در تابستان صحبت می‌کند، به این معنی است که برخلاف آیه ۸ فصل ۶، تمرکز بر تابستان به عنوان زمان برداشت محصول است، نه بر سایر فعالیت‌ها. شایان ذکر است که این تمرکز از طریق تطابق بین تابستان و برداشت در سطح توازی ایجاد نمی‌شود، بلکه از طریق ترکیب تابستان با فعل با هم ایجاد می‌شود. به طور مشابه، دو اصطلاح پسر شایسته و پسر ننگین متضاد نیستند.

«متضاد کلمه «صالح»، «بی‌صلاحیت» است، نه «رسواکننده». «برعکس، متضاد کلمه «رسواکننده» محترم «است، نه «صالح». «با این حال، ماهیت مبهم تقابل بین این دو اصطلاح، نقصی در این توازی» نیست.

، بلکه، این امر میزان اطلاعاتی را که مصراع شعری می‌تواند منتقل کند، افزایش می‌دهد، زیرا تضادهای مبهم، متضادهای مربوط به خود را در نیم مصراع مقابل القا می‌کنند. پسر شایسته، به طور ضمنی از فصل 10 ب، پسر شریف نیز هست. و پسر ننگین، به طور ضمنی، پسر بی‌کفایت نیز هست.

اکنون به مضامین باب‌های ۶ و ۸ و باب‌های ۳۰ و ۲۵ امثال سلیمان می‌پردازم. امثال سلیمان ۶ و ۸ به یک «واحد طولانی‌تر، آیات ۶ تا ۱۱، تعلق دارند. این متن که حول محور درخواست آغازین «به سوی عمه برو

در ضمیر مفرد «ای تنبل، در راه‌های او تأمل کن و خردمند شو» ساختار یافته است، به دو زیرواحد مجزا، اما مرتبط در مورد رفتار عمه و پیامدهای آن، آیات ۶ تا ۸، و رفتار تنبل و پیامدهای آن، آیات ۹ تا ۱۱ تقسیم می‌شود.

است، یک مفرد جمعی، در فصل ۶، آیه ۶، که همچنین به عنوان (anunt) فاعل افعال در آیه ۶، ۸، عمه عمل می‌کند. در نتیجه، ویژگی‌هایی که آیه ۶، ۸ را از همتای خود در آیه her food مقدم برای مفرد عبارت متمایز می‌کند، مشروط به زمینه است. به طور مشابه، نیمه دوم آیه تحت تأثیر تأثیر عملی است که ۲۵، ۳، شاعر-ویراستار می‌خواست به آن دست یابد.

این واحد شعری، شاگرد را با تأمل در نمونه‌ی عمه از دوراندیشی و پشتکار خودانگیخته و خودکفایی ضمنی او، به یادگیری سخت‌کوشی ترغیب می‌کند. دوراندیشی، پشتکار و خودکفایی او از طریق توازی در آیات ۶ و مورد تأکید و تصویر قرار گرفته است، جایی که دو نیم‌خط آینه‌ی یکدیگر هستند، اما با توصیف کل ۸ چرخه‌ی کشاورزی برای انسان‌ها از طریق کار عمه‌ی الگو، یکدیگر را تکمیل می‌کنند. این در تضاد با آسیب‌پذیری و فقری است که فرد تنبل را تهدید می‌کند.

در نتیجه، شکل نیم‌بیت دوم در آیات ۶، ۸، که با شکل مشابه خود در آیات ۳، ۲۵ بسیار متفاوت است، نیز تحت تأثیر بافت قرار دارد. این واحد مکانی برای تکرار گونه‌های مختلف است زیرا نیمی از ابیات آن در جای دیگری رخ می‌دهند. علاوه بر ۶، ۸ الف، که در آیات ۳۰، ۲۵ ب دوباره ظاهر می‌شود، یک ربع کامل از چهار نیم‌بیت در امثال ۲۴، ۳۳-۳۴ دوباره ظاهر می‌شود.

همانطور که قبلاً در بالا یا قبل از آن ذکر شد، توازی در فصل ۳۰، آیه ۲۵، در سطوح بین خطی و بین خطی آیات اطراف ۲۴-۲۸ عمل می‌کند. در اینجا ترجمه‌ای از پنج آیه آمده است. چهار چیز در زمین کوچک هستند، اما بسیار خردمند هستند.

مورچه‌ها قومی بی‌قدرت هستند، اما در تابستان غذای خود را فراهم می‌کنند. گورکن‌ها قومی بی‌قدرت هستند، اما خانه‌های خود را در صخره‌ها می‌سازند. ملخ‌ها پادشاهی ندارند، اما همه آنها به ترتیب حرکت می‌کنند.

مارمولک را می‌توان در دست گرفت، اما در کاخ‌های پادشاهان یافت می‌شود. پنج آیه در کنار هم یک ضرب‌المثل عددی را تشکیل می‌دهند و عناصر موازی از سطر به سطر دیگر مرتبط هستند. پس از مصراع مقدماتی در بیت ۲۴ الف، چهار عبارت موازی دیگر در نیم‌خط‌های اول آیات ۲۵ تا ۲۸ وجود دارد.

چهار چیز روی زمین کوچک هستند. مورچه‌ها، گورکن‌ها، ملخ‌ها، مارمولک. نیم‌خط‌های دوم در چهار بیت نیز حاوی خطوط موازی هستند.

پس از سطر مقدماتی در آیه ۲۴ ب، چهار عبارت مشابه دیگر وجود دارد. آنها فوق‌العاده خردمند هستند. آنها در تابستان غذا فراهم می‌کنند.

آنها خانه‌های خود را در صخره‌ها می‌سازند. همه آنها در صفوف منظم رژه می‌روند. این در کاخ‌های پادشاهان یافت می‌شود.

ارتباط بین نیم‌خط‌های مختلف قوی است. از یک سطر به سطر دیگر، توازی بین خطی و در سراسر آیات توازی بین خطی وجود دارد. کل آیات ۳۰ تا ۲۵ ب معادل ارزش معنایی کلمه واحد «قدرت» در آیات ۳۰ تا ۲۵ الف است.

این به نوعی توازی منجر می‌شود که به طور سنتی به عنوان ترکیبی توصیف می‌شد. اما اکنون می‌توان آن را به عنوان یک توازی در نظر گرفت که در آن نیم‌خط دوم تنها به یک کلمه، یعنی کلمه آخر، در نیم‌خط اول بسط می‌یابد. این تحلیل منجر به ارزیابی مجدد تأثیر توازی در این بیت و قدرانی از استراتژی شاعرانه برجسته کردن نیت ارتباطی بیت و بافت اطراف آن برای تأکید بر قدرت می‌شود، قدرتی که از طریق کوشش و دوراندیشی به دست می‌آید، با وجود اینکه این موجودات قوی نسبتاً کوچک هستند و برای مطابقت با الزامات ضرب‌المثل عددی، با سطر آغازین خود، شکل گرفته‌اند: چهار چیز در زمین کوچک هستند، اما بسیار خردمندند.

این بیت از مورچه‌ها به صورت جمع صحبت می‌کند، که باعث شکل فعل جمع و پسوند ضمیر جمع شده است که آن را از همتای گونه‌ی خود در ابیات ۶-۸ الف متمایز می‌کند. باز هم، ویژگی‌هایی که ابیات ۶-۸ الف را از همتای خود در ابیات ۳۰-۲۵ ب متمایز می‌کند، مشروط به زمینه است. مهم‌تر از آن، نیم‌بیت دوم که اساساً متفاوت است، بیشتر به گونه‌ای شکل گرفته است که با نیم‌بیت‌های دوم در ابیات اطراف مطابقت داشته باشد تا با معادل موجود در خود بیت.

همانطور که توازی‌های بین خطی، که ما به تازگی بررسی کرده‌ایم، نشان می‌دهند. در نتیجه، نیمه دوم بیت تحت تأثیر تأثیر عملی است که شاعر-ویراستار می‌خواست داشته باشد. و اکنون به فصل ۱۰، آیه ۵، سومین ضرب‌المثل ما در این دنباله، مراجعه کنید.

این آخرین آیه در یک مجموعه ضرب‌المثل است. فصل‌های ۱۰، ۱-۵، که بلافاصله پس از عنوان سرمقاله امثال سلیمان تا دومین مجموعه بزرگ در ۱۰:۱۶-۲۲ در کتاب امثال آمده است. بنابراین، می‌تواند به عنوان مقدمه‌ای بر مجموعه، مشابه خروج از سخنرانی‌های امثال ۱-۹ که قبلاً در مورد آنها صحبت کردیم، عمل کند.

این پیشنهاد به ویژه به این دلیل اهمیت پیدا می‌کند که در ابتدای مجموعه‌های جدید، مجموعه‌ای از تکرارهای متنوع وجود دارد. امثال ۱۰.۱، ۲، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۳ و ۱۵. این تعداد، ۵۳٪ از آیه اول امثال ۱۰ را تشکیل می‌دهد.

اگر این درست باشد، شکل ۱۰.۵، به ویژه نحوه تفاوت آن با ۶.۸، ممکن است تحت تأثیر زمینه نیز قرار گرفته باشد. این به نتیجه دوم منجر می‌شود. امثال ۱۰.۵ و ترتیب خاصی که اکنون در آن یافت می‌شود، نتیجه همان استراتژی ویرایشی است که مطالب مقدماتی را در سخنرانی‌های امثال ۱-۹ شکل داده است.

یک استراتژی ویرایشی فراگیر وجود دارد که عمده‌اً از تکرارهای متنوع در سراسر کتاب استفاده می‌کند. و بنابراین ما شاهد یک طرح بزرگتر در حال ظهور هستیم. و این همچنین نشان می‌دهد که آیات ۱۰.۱-۵ متعلق به آخرین مراحل شکل‌گیری کتاب است و مطالب امثال ۱۰-۳۱ را با مجموعه مقدماتی فصل‌های ۱-۹ مرتبط می‌کند.

اکنون دلیل منطقی این پیشنهادات ارائه می‌شود. ماهیت این مطالب و مجموعه دوم، همانطور که قبلاً اشاره کردیم، با فصل‌های ۱ تا ۹ متفاوت است، زیرا تقریباً همه آیات از ضرب‌المثل‌های مستقل تشکیل شده‌اند. بنابراین، ترتیب آیات با بیشتر مطالب فصل‌های ۱ تا ۹ متفاوت است.

گروه‌های ضرب‌المثل، مانند ضرب‌المثل‌های ۱۰.۱ تا ۵، از طریق انواع مختلف تکرارها، به‌ویژه تکرارهای کلمات کلیدی، به جای پدیده‌های نحوی، نحوی یا دستوری آشکار، به هم مرتبط هستند. بنابراین، جای تعجب نیست که نه اجماعی در مورد وجود یا عدم وجود گروه‌بندی‌های آگاهانه از این نوع وجود دارد و نه در مورد اهمیت چنین گروه‌بندی‌هایی برای تفسیر ضرب‌المثل‌های منفرد، در صورت وجود آنها، وجود دارد.

من این موضوعات را به تفصیل در تک‌نگاری منتشر شده در سال ۲۰۰۱ با عنوان «مانند انگورهای طلا که در نقره قرار گرفته‌اند» مورد بحث قرار داده‌ام.

دو تفسیر اخیر بر کتاب امثال، یعنی توسط ترمپه لانگمن و بروس والتکه، دو طرف مخالف این بحث را نشان می‌دهند. لانگمن، در تفسیر خود از سال ۲۰۰۶، علیه گروه‌بندی‌های منسجم استدلال کرد. من به سه استدلال او که بیشترین ارتباط را با بحث حاضر دارند، اشاره خواهم کرد.

بحث چهارم را کمی بعد مورد بحث قرار خواهم داد. مورد اول این است که، همانطور که نقل می‌کنم، ضرب‌المثل‌های تقریباً یکسان و کاملاً یکسان زیادی در کتاب وجود دارد. او به چیزی اشاره می‌کند که من آن را تکرارهای گونه‌گون می‌نامم.

برای لانگمن، نقل قول، منطقی به نظر می‌رسد که ضرب‌المثل‌ها به مرور زمان، چه به صورت جداگانه و چه به صورت گروهی، اضافه شده‌اند. البته فرض لانگمن این است که اینها به صورت تصادفی اضافه شده‌اند. در حالی که من استدلال می‌کنم که آنها عمدتاً به عنوان یک استراتژی ویرایشی برای کل کتاب اضافه شده‌اند. استدلال‌های دوم و سوم در یک جمله از لانگمن خلاصه شده‌اند.

من نقل می‌کنم، معیارهای ارتباط آنقدر گسترده و متنوع هستند که محققان مختلف همچنان واحدهای متفاوتی ارائه می‌دهند. پایان نقل قول. ایراد دوم این است که معیارهای ارتباط آنقدر گسترده هستند که می‌توان گروه‌بندی‌ها را تقریباً بر هر ماده‌ای، هر چقدر هم که نامرتب باشد، اعمال کرد.

استدلال سوم این است که محققانی که طرفدار گروه‌بندی‌های عمدی هستند، مانند بروس والتکه و من همچنان در مورد مرزبندی دقیق این ترتیبات اختلاف نظر داریم، که نشان می‌دهد یا این ترتیبات وجود ندارند یا نمی‌توان آنها را با روش‌هایی که معمولاً توسط امثال والتکه و من به کار گرفته می‌شود، به طور قطعی تعریف کرد. بر اساس این و سایر استدلال‌های کم‌اهمیت‌تر، لانگمن نتیجه گرفت که من نقل می‌کنم. ما باید به تفسیر ضرب‌المثل‌ها به عنوان ضرب‌المثل‌هایی با ساختار تصادفی برگردیم. پایان نقل قول.

و سپس او به تفسیر مطالب موجود در امثال ۱۰ تا ۳۱ به صورت آیه به آیه ادامه داد. لانگمن آگاه است که امتناع او از پذیرش گروه‌بندی‌های عمدی، در حال حاضر، یک دیدگاه اقلیت است. من نقل می‌کنم، در این مورد، من از سایر تفاسیر اخیر که احساس می‌کنم به جای کشف، ابزارهای ساختاری را بر این فصل‌ها تحمیل کرده‌اند، فاصله می‌گیرم.

می‌خواهم به این سه استدلال یکی یکی پاسخ دهم. اول، در مورد استدلال مربوط به جمع تصادفی تکرارهای متغیرها. در این جلد، در ۶۸۰ صفحه، نشان داده‌ام که جمع متغیرها در اکثر قریب به اتفاق موارد به هیچ وجه تصادفی نبوده است.

دوم، در مورد این استدلال که معیارهای تداعی معانی بسیار گسترده هستند، من معتقدم که این معیارها باید گسترده باشند تا حق مطلب را در مورد مطالب مورد بررسی ادا کنند. این از یک سو به این دلیل است که گروه‌های ضرب‌المثل‌های مجاور از طریق روش‌های بسیار مختلفی با هم مرتبط می‌شوند و از سوی دیگر به این دلیل است که این تداعی‌ها نسبتاً سست هستند. سوم، این استدلال که هیچ اجماعی در مورد تعیین دقیق بسیاری از گروه‌بندی‌ها وجود ندارد، قانع‌کننده به نظر می‌رسد، البته تا زمانی که به یاد داشته باشیم که این موضوع در مورد اکثر متون کتاب مقدس، اگر نگوئیم همه آنها، صادق است، از جمله متونی که ترتیبات ساختاری آنها به طور کلی پذیرفته شده است.

بنابراین، اگر بخواهیم به هر بحثی در مورد هر کتاب مقدس، چه در نامه به رومیان، چه در عهد جدید یا محقق مختلف وجود خواهد داشت که X کتاب اشعیا، نگاه کنیم، تقریباً در هر پاراگراف مشخص، تعداد، ترتیب ساختاری کمی متفاوت را پیشنهاد می‌دهند. بنابراین، اگر این موضوع در مورد متون بسیار واضح روشن و با ساختار زمینه‌ای، مانند نامه‌های بسیار دقیق پولس در عهد جدید، صادق باشد، چرا نمی‌توانیم همین را برای مطالب موجود در امثال بپذیریم؟ در نهایت، فکر می‌کنم شایان ذکر است که اکثر تفسیرهایی که از گروه‌بندی‌های عمدی حمایت می‌کنند، در هر صورت تفسیرهای خود را ارائه می‌دهند، هنوز هم به صورت آیه به آیه. با توجه به این ملاحظات، به نظر می‌رسد رویکرد والتکه نسبت به مطالب موجود در امثال 10-31 که لانگمن در استدلال‌های خود مجاز می‌داند، انصاف بیشتری را رعایت می‌کند.

والتکه در واقع اظهار داشت که کلمات قصار سلیمان، همانطور که نقل می‌کنم، در ابتدا قرار بود روی پای خود بایستند و در مرحله دوم به عنوان ادبیات جمع‌آوری شده و زمینه‌هایی برای آنها در نظر گرفته شود، پایان نقل قول. بنابراین او آنها را به دو صورت تفسیر کرد، ابتدا به عنوان ابیات جداگانه و دوم با توجه به زمینه ادبی آنها در گروه‌های مختلف. بنابراین به نظر من بهترین راه پیش رو پیروی از اصرار لانگمن است که ضرب‌المثل‌های جداگانه باید به صورت جداگانه تفسیر شوند.

با این حال، این [نظر] باید با بینش والتکه مبنی بر اینکه اکنون آنها زمینه ادبی دارند، تکمیل شود. و تکرارهای متنوع، ۲۲۳ مورد از آنها، در کتاب امثال، که به نظر می‌رسد از نظر زمینه‌ای تغییر یافته‌اند تا به خوبی در جایی که اکنون ظاهر می‌شوند، قرار گیرند، همانطور که من در مورد امثال ۶-۸ و ۲۵ نشان داده‌ام، و همانطور که در چند دقیقه دیگر در مورد فصل ۱۰، آیه ۵ نیز نشان خواهم داد، همه اینها در واقع نشان می‌دهد که ما باید گروه‌بندی‌های زمینه‌ای را در نظر بگیریم. اما اجازه دهید ادامه دهم.

بسیاری و شاید بیشتر ضرب‌المثل‌ها در ابتدا به عنوان واحدهای مستقلی خلق شده‌اند که به صورت شفاهی در موقعیت‌های مختلف اجرا می‌شدند. با این حال، اکنون آنها در یک بافت ادبی قرار گرفته‌اند و استدلال‌های موجود در تعداد فزاینده‌ای از مطالعات، از جمله استدلال‌هایی که من در اینجا در سخنرانی و کتابم به شما ارائه می‌دهم، به طور قانع‌کننده‌ای نشان می‌دهند که ویراستارانی که آنها را گردآوری کرده‌اند، تلاش قابل توجهی را برای پیوند دادن آنها با ابیات اطراف با کمی تغییر و تطبیق آنها با بافت انجام داده‌اند. در واقع، مجموعه گونه‌های فعلی، همانطور که قبلاً نشان داده‌ام، نمونه‌ای از این مورد است و اکنون قصد دارم در مورد 10-5 بیشتر نشان دهم.

زیرا به هر شکلی که ممکن است قبل از گنجاندن آن در امثال ۱۰ وجود داشته باشد، به نظر می‌رسد که اکنون به خوبی با متن فعلی خود سازگار شده است. اکنون به چهارمین استدلال لانگمن علیه گروه‌بندی‌های متنی، یعنی خوشه‌های ضرب‌المثلی خودم، می‌رسم. استدلال چهارم لانگمن این است که حتی وقتی آیات مجاور به نوعی به هم مرتبط هستند، این ارتباط درک ما از آنها را تغییر نمی‌دهد یا غنی‌تر نمی‌کند.

لانگمن برای توضیح این استدلال از یک مثال استفاده کرد. او متوجه شد که بندهای ۱۰ تا ۵ عمداً در جای فعلی خود در کتاب قرار گرفته‌اند و به امثال ۱۰، ۴ و ۵ به عنوان مثال خوبی از این بینش اشاره کرد که شکی نیست ضرب‌المثل‌هایی با موضوع مشابه گاهی اوقات با هم گروه‌بندی می‌شوند. اکنون به طور مفصل از لانگمن در پاراگرافی نقل قول می‌کنم که در آن نشان می‌دهد گروه‌بندی‌های متنی، حتی در جایی که وجود دارند، به نظر نمی‌رسد تفاوت زیادی در تفسیر معنای بخش‌های جداگانه ایجاد کنند و چیزی بیش از مجموع بخش‌های جداگانه، همه آنها با هم، اضافه نمی‌کنند.

بگذارید بخوانم. این پاراگراف نسبتاً طولانی است، پس کمی صبر کنید. شکی نیست که بین این دو آیه رابطه‌ای وجود دارد.

اولی یک اصل کلی را بیان می‌کند و دومی مثالی خاص از تنبلی در مقابل پشتکار است. اما سوال این است که چه چیزی این دو را کنار هم قرار داده است؟ آیا همانطور که هایم و دیگران استدلال کرده‌اند، یک ابزار ساختاردهنده آگاهانه بوده که کتاب را به پایان می‌رساند؟ او درباره من صحبت می‌کند. اما در واقع، این نوع ارتباط واضح بین ضرب‌المثل‌های همسایه نسبتاً نادر است.

توضیح این موضوع پیچیده‌تر از این نیست که یکی از ویراستاران در مقطعی از مسیر، ارتباطی بین ضرب‌المثل‌ها دید و آنها را کنار یکدیگر قرار داد. به عبارت دیگر، یک ضرب‌المثل مانند آهنربایی عمل می‌کرد که ضرب‌المثل بعدی را جذب می‌کرد. مهم‌تر از آن، و برخلاف نظر حییم، خواندن ضرب‌المثل در متن، درک ما از هیچ‌کدام از ضرب‌المثل‌ها را تغییر نمی‌دهد.

این حتی درک ما را غنی نمی‌کند. نقل قول. وقتی چند سال پیش این صفحات را می‌نوشتیم، با آنها خیلی سرگرم می‌شدم چون شخصاً ترمپه لانگمن را می‌شناسم.

من به عنوان یک محقق به او احترام زیادی می‌گذارم. راستش را بخواهید، من این را به عنوان تعریفی از یک محقق خوب که دیدگاه مخالفی دارد، برداشت کردم که مرا به عنوان طرفدار موضعی که سعی در مقابله با آن دارد، برجسته می‌کند. ما در این مورد صحبت‌هایی داشته‌ایم و به آن می‌خندیم.

و حتی با اینکه اکنون به نوبه خود به ترمپه لانگمن انتقادی پاسخ می‌دهم، دوباره این کار را با قدردانی فراوان از کیفیت کار او انجام می‌دهم، حتی در جایی و زمانی که با او مخالفم. پس اجازه دهید شروع کنم. من این پاراگراف طولانی از لانگمن را انتخاب کرده‌ام زیرا تعدادی از مسائل بسیار مرتبط را مطرح می‌کند.

و تعداد بیشتری از آنها وجود دارد، اما من فقط به شش مورد اشاره کردم. اولاً، اگر همانطور که لانگمن می‌گوید، شکی در مورد رابطه بین آیات ۱۰.۴ و ۱۰.۵ وجود ندارد، بر این اساس که یکی از آنها مثال خاصی از اصل کلی بیان شده در دیگری است، چرا آیات ۱ تا ۳ نباید به هم مرتبط باشند، همانطور که من در تک‌نگاری‌ام در سال ۲۰۰۱ استدلال کرده‌ام؟ ثانیاً، آنچه این دو آیه را به هم پیوند داده است، در واقع یک ابزار ساختاردهی آگاهانه بوده است، و من دوباره از لانگمن نقل قول می‌کنم، که در سراسر کتاب نفوذ کرده است. خوب، در واقع، این نقل قول لانگمن از من است.

من از لانگمن نقل قول می‌کنم. به هر حال، این شیوهی ساختاردهی، پدیده‌ای است که در این کتاب مورد بررسی قرار گرفته است، یعنی اینکه بیش از ۲۴٪ از ابیات کتاب امثال شامل تکرار گونه‌ها هستند. و این یک نمونه‌ی بارز است.

سوم، این نوع ارتباط واضح نسبتاً نادر نیست، بلکه مکرر است. برای مثال، به پیوندهای متعدد بین آیات مجاور که در یک تک‌نگاری از روث اسکورولک ارائه شده است، مراجعه کنید. چهارم، توضیح قرارگیری آیات چهار و پنج در متن باب ۱۰ این نیست که یک ویراستار ارتباطی دیده باشد.

بلکه، اگر استدلال من مبنی بر اینکه ۱۰.۵ یک گونه نسبتاً آزاد از ۶.۸ است، درست باشد، پس ممکن است که ۱۰.۵ اقتباسی آگاهانه از منبع خود، یعنی ۶.۸، در یک زمینه جدید به عنوان مثالی خاص نه تنها از بلکه به طور خاص از ۱۰.۱ نیز باشد. در تأیید این گفته، اکنون توجیه خودم را برای تفکیک ۱۰.۱ از ۱۰.۴ به عنوان یک گروه‌بندی عمده در تک‌نگاری قبلی‌ام نقل می‌کنم. و باز هم، این یک نقل قول نسبتاً طولانی ۵ است، پس با من همراه باشید.

یک الگوی ترکیبی از گزاره‌های مثبت و منفی در آیات یک تا پنج، هر آیه را با گزاره‌ی بعدی ترکیب می‌کند زیرا گزاره‌ی مصرع دوم یک آیه با گزاره‌ی اول مصرع بعدی مطابقت دارد. کلمه‌ی پسر چهار بار، هر بار به

صورت مقید، دو بار در آیه‌ی یک و دو بار در آیه‌ی پنج، آمده است و بدین ترتیب یک شمول غیرتحت‌اللفظی، یک چارچوب، یک پوشش پیرامون این آیات تشکیل می‌دهد. در آیه‌ی یک، کلمه‌ی پسر ابتدای مصراع است.

در آیه پنجم، در انتها است. آیات دوم تا سوم از نظر محتوا و شکل با هم مطابقت دارند، هر دو به کلمات عادل و شرور اشاره می‌کنند و هر دو با نفی، نه یا نه، و یک جمله ناقص شروع می‌شوند.

آنها کیاسموس را در سطوح مختلف و همچنین کیاسموس ترتیب کلمات نشان می‌دهند. آیات چهار و پنج از نظر محتوا با هم مطابقت دارند، زیرا دست تنبل و کوشا در آیه چهار به عنوان کوشا و تنبل در آیه پنج توضیح داده شده است. پسر کوشا و تنبل در آیه پنج.

آیه پنجم، آیه اول را به عنوان پسر خردمند به عنوان کوشا و پسر نادان به عنوان تنبل توصیف می‌کند. آیات دو تا چهار از طریق تطابق «بی‌فایده» و «نیازمند می‌کند» از یک سو و «از مرگ رهایی می‌بخشد» و «غنی می‌کند» از سوی دیگر به هم مرتبط هستند، بنابراین آیه سوم را در مرکز یک ترتیب کیاستیک قرار می‌دهند. حال، بر اساس معیارهای لانگمن برای فرض رابطه‌ای روشن بین آیات ۱۰.۴ و ۱۰.۵، می‌توانیم حدس بزنیم که روابط مشابهی بین هر پنج آیه وجود دارد.

این مرا به استدلال پنجم می‌رساند. این فرضیه که بند ۱۰.۵ نمونه‌ی خاصی از تعمیم در بند ۱۰.۱ را ارائه می‌دهد، می‌تواند با بینشی که در بالا در بحث توازی در بند ۱۰.۵ به دست آمد، اصلاح شود. در آنجا، من استدلال می‌کنم که ماهیت مبهم تطابق بین یک پسر شایسته و یک پسر ننگین، میزان اطلاعات موجود در مصراع شعری را افزایش می‌دهد، زیرا تضادهای مبهم، متضادهای مربوط به آنها را در مصراع مقابل نشان می‌دهند. اکنون می‌توانیم یک قدم جلوتر برویم.

اگر این را با دلالت زمینه‌ای ترکیب کنیم که آیه پنجم مصداق خاصی از آیه اول است، زیرا پسر خردمند به عنوان فردی کوشا و پسر نادان به عنوان فردی تنبل معرفی شده است، آنگاه مشخص می‌شود که پسر شایسته آیه پنجم در واقع پسری محترم است، زیرا او پسر خردمندی است که پدر را خوشحال می‌کند. یعنی او به پدرش افتخار می‌دهد یا از طریق دستاوردهایش او را سربلند می‌کند. برعکس، پسر ننگین در واقع پسری بی‌کفایت است.

او پسری نادان است که باعث اندوه مادرش می‌شود زیرا مادرش نگران اوست (آیه ۱)، و مادرش به دلیل ناتوانی‌اش در امرار معاش از راه‌های صادقانه (آیه‌های ۳ تا ۴). (در نتیجه، ویراستار ارتباطی بین آنچه اکنون ده-چهار و ده-پنج است، ندیده است. بلکه ویراستار پتانسیل این نسخه در شش-هشت را برای استفاده مجدد به عنوان مطالب مقدماتی برای پیوند دادن امثال یک تا نه و امثال ده-یک تا بیست و دو و همچنین آموزش پسر در محیط اصلی آن دیده است.

او سپس نه تنها بین ده و پنج و ده و چهار، بلکه مهمتر از آن، بین ده و پنج و ده و یک و آیات دیگر بین آنها نیز ارتباطی ایجاد کرد. آیه 10:5 با زمینه‌ای که اکنون در آن ظاهر می‌شود، تطبیق داده شده است. از این نظر، ده و یک تا پنج مانند کاربردی در دنیای واقعی انسان‌ها از امثال شش، یک تا یازده است.

این مرا به ششمین و آخرین نکته‌ام در پاسخ به نقد لانگمن از اهمیت تفسیری گروه‌بندی‌های عمده می‌رساند. ملاحظات ذیل نکته قبلی نشان می‌دهد که خواندن ضرب‌المثل در متن، درک ما از ضرب‌المثل‌ها یا ضرب‌المثل‌های موجود در این گروه‌بندی را تغییر داده و غنی‌تر می‌کند. با ترکیب مشاهداتی که قبلاً در مورد موازی‌سازی و متن ارائه دادم، اکنون می‌توانیم ببینیم که شش و هشت، که به نظر بسیاری متعلق به یکی از

بخش‌های اخیر کتاب است، در واقع به عنوان منبعی برای 10:5، که آن هم بخش پایانی کتاب است، عمل کرده است.

دو دلیل دیگر برای این نتیجه‌گیری وجود دارد که ده و پنج یک تکرار گونه است. اول، گونه‌های دیگری در نزدیکی آن قرار دارند. دوم، در حالی که ده و پنج تقریباً به عنوان گونه ای از شش و هشت قابل تشخیص است، تعداد تفاوت‌هایی که نشان می‌دهد و نحوه تعامل این تفاوت‌ها با متن در آیات ده و یک تا پنج نشان می‌دهد که از شش و هشت گرفته شده است.

بنابراین، می‌دانم که این بحثی بزرگ‌تر، مفصل، بسیار ساختارمند و طولانی بوده است، اما امیدوارم به چند دلیل ارزشمند بوده باشد. در طول این سخنرانی‌ها، من استدلال کرده‌ام که ما باید اشعار کتاب مقدس را با تخیل بخوانیم، و همچنین سعی کرده‌ام استدلال کنم که خواندن با تخیل یک کار خیالی نیست، بلکه نیازمند تحلیل دقیق، موشکافانه و سیستماتیک است که با این حال، در جزئیات گیر نمی‌کند، بلکه از جزئیات به تصویر بزرگ‌تر با تفسیری تخیلی از تمام جنبه‌های مختلف و جزئیات دقیق هر آیه حرکت می‌کند. و آنچه امیدوارم توانسته باشم در این بخش آغازین فصل‌های ده تا سی و یکم نشان دهم این است که این گروه‌بندی ویرایشی از طریق تکرار گونه‌ها و تطبیق با زمینه این آیات آغازین، برای ما یک مدل، یک خوشه ضرب‌المثلی، ایجاد کرده است که خواندن دقیق را به گونه‌ای پاداش می‌دهد که واقعاً تقویت، غنی‌سازی و ایجاد یک تعامل جذاب و معنادار بین ضرب‌المثل‌های مختلف در توالی‌ها به عنوان خوشه‌هایی که اکنون در آنها ظاهر می‌شوند، باشد.

بنابراین، من به استدلال خودم اکتفا می‌کنم، اما در سخنرانی‌های بعدی، همچنان به گروه‌بندی‌ها، زمینه و تفاسیر تخیلی و همچنین کاربردهای ضرب‌المثل‌ها در فصل‌های ۱۰ تا ۲۹ توجه خواهم کرد.